

تمدن، تبلور حکمت عملی مومن، حکیم در عمل

محمدرضا بهزادی مقدم

Email: mrbehzadi@yahoo.com

چکیده

تمدن، خارجی‌ترین لایه از سه‌گانه‌ی به هم پیوسته «تفکر، فرهنگ و تمدن» است و محصول تفکری است که به عنوان پشتوانه برای آن تمدن ضروری است. هر تمدنی بر پایه تفکر منسجمی بنا شده که ماندگاری و استواری آن را تأمین می‌کند. از سویی، حکمت عملی بایدها و نبایدهای عملی فردی و اجتماعی‌ای است که در ارتباطی مستقیم یا غیرمستقیم با هست‌ها و نیست‌های تبیین شده از سوی مکتبی فکری بوده و وظیفه آن رساندن فرد و جامعه به سعادت از پیش تعریف شده می‌باشد. این اشتراک در بنیان فکری، برای برقراری ارتباط مهمی میان حکمت عملی و تمدن، بستر بسیار مناسبی را فراهم می‌آورد. به عبارتی، در هر جامعه‌ای، تفکری که تأمین‌کننده بایدها و نبایدهای حکمت عملی است همان تفکری است که در فرهنگ و تمدن برخاسته از آن بروز می‌کند. در نتیجه، برای دستیابی به تمدن جدید اسلامی، توجه به حکمت عملی از اهمیت فراوانی برخوردار است. هر تفکر، تا زمانی که از انسجام بالایی برخوردار نباشد قادر نخواهد بود تا حکمت عملی قابل قبولی را شکل دهد؛ و اگر چنین حکمت عملی‌ای شکل گرفت، این بایدها و نبایدهای مشخص شده مسیر شکل‌گیری تمدن را مشخص خواهند کرد؛ تفکر تا وقتی که به صورت حکمت عملی در نیاید نمی‌تواند به یک تمدن مبدل شود. راه حل آن نیز توجه به دو پایه تولید علم و تربیت نیرو بر اساس سبک زندگی مستخرج از حکمت عملی اسلام است. خروجی توجه به این دو پایه «مومن واقعی» است، کسی که بر اساس آموزه‌های برگرفته از حکمت عملی، فرایند تمدن‌سازی که به دو عنصر تربیت نیرو و تولید علم نیاز دارد را در پیش بگیرد و محک موفقیت یا عدم توفیق خود را در این مسیر، عینیت یافتن این بایدها و نبایدها قرار دهد. به هر میزان که زندگی فردی و اجتماعی رنگ و بوی حکمت عملی به خود بگیرد امیدواری در طی درست مسیر تمدن‌سازی بیشتر خواهد بود.

کلید واژه‌ها: حکمت عملی، جهان‌بینی، بایدها و نبایدها، سبک زندگی، تمدن نوین اسلامی.

مقدمه

ضرورت توجه به تمدن نوین اسلامی جهت عبور از شرایط تاریخی موجود، چیزی است که هر اندیشمند مسلمان و متعهدی متوجه آن بوده و دغدغه تحقق آن تمدن را دارد. در این بین آنچه مهم است، مسیری است که باید برای رسیدن به این تمدن طی گردد. شناخت مؤلفه‌ها، مبانی و عوامل مختلف در تحقق بخشی و دستیابی بدان از الزاماتی است که هر متفکری باید به آنها بپردازد؛ که البته تفاوت دیدگاه‌ها در این زمینه قابل چشم‌پوشی نیست. از میان علل و عوامل مختلفی که در این فرایند برشمرده می‌شوند، متأسفانه نقش حکمت عملی از آنچه بایسته و شایسته آن است کمرنگ‌تر دیده شده و به دلایل مختلفی مغفول مانده است. احیای این جایگاه و استفاده از توان و قدرت بالای این بخش می‌تواند ما را در ترسیم بهتر فضای موجود و آینده مطلوب و نیز دستیابی بهتر و سریع‌تر به دوران درخشان تمدن نوین اسلامی یاری فراوانی برساند؛ ان‌شاءالله.

فرضیه و سوال‌های پژوهش

بر همین اساس در این تحقیق، مهمترین مسأله‌ای که پیش روی ماست این است که در ساخت و شکل‌دهی تمدن نوین اسلامی جایگاه حوزه‌ی کمتر دیده شده‌ای چون حکمت عملی کجاست و اصلاً آیا ارتباطی بین این حوزه و فعالیت‌های ناظر به دست‌یابی به این تمدن قابل تصور هست؟ اگر رابطه‌ای وجود دارد این رابطه چه الزاماتی را در پی دارد؟ و در نهایت تبیین این رابطه چه تأثیر ملموس و مشهودی در خروجی این تمدن و عینیت یافتن آن دارد؟

نتیجه‌ای که ما در پایان در پی آنیم این است که نه تنها حکمت عملی بی‌ارتباط با تمدنی که در آینده امید رسیدن بدان را داریم نیست، بلکه همه آنچه برای دستیابی بدان نیازمندیم از راه همین حکمت عملی تأمین می‌شود؛ چه سخت‌افزارهای مورد نیاز و چه نرم‌افزارها و محتواهای مورد استفاده. و همین مسأله ضرورت و اهمیت حوزه عمل و حکمت عملی را در برنامه‌ریزی‌های کلانی که برای این آینده مطلوب صورت می‌گیرد روشن می‌سازد. سرانجام نیز، تجلی و تبلور این تأثیر را در انسان طراز تمدن نوین اسلامی پی می‌گیریم؛ انسانی که به خاطر بهره‌مندی از آموزه‌های این حکمت عملی در مسیر تربیتی خود به فردی حکیم مبدل شده و رفتار و گفتار و کردارش شایستگی احراز عنوان حکیمانه را یافته است.

روش پژوهش، جامعه آماری، برآورد نمونه و روش نمونه‌گیری، ابزارهای پژوهش، شیوه تحلیل داده‌ها

روش پژوهش در اینجا عقلی (فلسفی) بوده و در مواردی که نیاز به ورود به مباحث تاریخی و ارائه مثال وجود داشته به تناسب، از نمونه‌های مختلف برای فهم بهتر اسفاده شده است. به خاطر نوع پژوهش نیز، نیازی به نمونه‌گیری و استفاده از روش‌های آماری نبوده است. گردآوری اطلاعات در این پژوهش نیز، به روش کتابخانه‌ای بوده و روش تحقیق، توصیفی-تحلیلی می‌باشد.

یافته ها

تمدن چیست؟

برای ورود به بحث و قبل از هر چیز باید به این سؤال پردازیم که تمدن چیست و چرا بشر بدان نیازمند است؟ علت نیاز انسان به تمدن در درون خود او نهفته است. این موجود، طبیعتاً اجتماعی و به اصطلاح مدنی الطبع است، در نتیجه حتماً نیازمند زندگی اجتماعی بوده که این حیات اجتماعی را تمدن^۱ می‌گویند.

در اثبات نیاز بشر به اجتماع و تمدن فیلسوفان شواهد و دلایل خوبی آورده‌اند؛ مثلاً فارابی می‌گوید: این که بشر قدرت گفتگو کردن دارد نشان می‌دهد که ما به ارتباط با غیر خود نیاز داریم [۱]، وی همچنین معتقد است که این نیاز، نیازی است که توسط خالق در ما نهاده شده است؛ ما زبان را از روی تفنّن و تفریح اختراع نکرده‌ایم، بلکه استعداد گفتگو و ایجاد صوت همراه با معانی، ذاتی ماست. به عبارت دیگر، این قدرت گفتگو، برای ارتباط با دیگران است. بنابراین در ذات ما «ارتباط با غیر» سرشته شده است. به همین روی، ما نمی‌توانیم کسی را بیایم که بدون زندگی جمعی و بودن با دیگران زندگی کند.

علامه‌ی طباطبایی (ره) از این منظر به بحث ورود می‌کنند و بیان می‌دارند که اولاً ما معتقدیم که اگر از جمع انسان‌ها فاصله بگیریم، زمینه‌ی رشد بسیاری از استعدادهایمان را از دست می‌دهیم و چون این استعدادها در ذات ما گذاشته شده و لازم است شکوفا شود و چون این استعدادها از طریق اجتماع با انسان‌ها و تشکیل مدینه شکوفا می‌گردد، پس انسان‌ها در کنار هم و بر اساس نیازهای فراوانی که به یکدیگر دارند، لازم است مدینه یا شهری را تشکیل بدهند [۲].

ایشان همچنین در مورد نیاز بشر به قانون اینگونه بیان می‌دارند که با توجه به این که نیازهای بشر در اجتماع بهتر برآورده می‌شود و چون انسان کمال طلب است، در نتیجه به اجتماع روی می‌آورد؛ از طرفی به خاطر غریزه‌ی سودجویی و استخدام هم‌نوعان، در اجتماع نزاع و تزاخم منافع پیش می‌آید - هرکس می‌خواهد دیگری را به نفع خود به کار گیرد - بنابراین قوانینی جهت کنترل خودخواهی و سودجویی انسان‌ها در این اجتماع نیاز است [۳].

ایشان معتقدند اکنون با پذیرش وجود غریزه‌ی استخدام یکدیگر، دو راه پیش روی ما تصویر می‌شود؛ یا باید به خاطر وجود چنین غریزه‌ای که تضاد و تزاخم را در پی دارد تمدن و مجتمع بودن انسان‌ها را رها کنیم و از دستیابی بدان ناامید شویم، یا این که نتایج و جنبه‌های منفی این غریزه را با وضع برخی قوانین اصلاح نماییم.

تأمین اسلامی بودن تمدن

اکنون سؤالی که بی‌درنگ رُخ می‌نماید این است که داشتن کدام ویژگی این قوانین را قادر می‌سازد تا آفت گرفتاری به جنبه‌های منفی غریزه استخدام را برطرف نماید؟ علامه در ادامه خصوصیات آن قوانین را طرح می‌کنند و می‌گویند در این که بشر جمعیت‌گراست و تمدن داشتن لازمه‌ی طبیعت اوست و در این که انسان موجودی استخدام‌گر است، شکی نیست. در نتیجه باید قوانینی را که وضع می‌نماییم بتوانند مشکل ناشی از این تجمع را از بین ببرند. خصیصه و ویژگی این قوانین این است که

^۱ Civilization

باید جنبه‌ی روحانی و تکاملی بشر را در نظر بگیرد. در این حال، چنین اجتماعی با چنین خصوصیات تمدنی می‌سازد که بشر به پوچی گرفتار نشود.

برای توضیح بیشتر پرداختن به یک تجربه تاریخی، مفید به نظر می‌رسد. تجربه تاریخی سکولاریسم در غرب، به مسیحیان آموخته است که امکان زندگی دینی در نهادهای اجتماعی سکولار ناممکن است. الهی‌دانان مسیحی، برای اینکه هویت مسیحی خود را در نظام اجتماعی کنونی حفظ نمایند و راه را برای ورود آموزه‌های مسیحی به زندگی این جهانی هموار کنند، تلاش‌های بسیاری انجام داده‌اند که نمونه آن را می‌توان در الهیات سیاسی^۱، الهیات اجتماعی^۲ [۴]، الهیات شبانی^۳ [۵] و اخیراً در الهیات عملی^۴ [۶] به وضوح مشاهده کرد.

در الهیات عملی، بسیاری از الهی‌دانان می‌کوشند از پدیده‌های اجتماعی، تفسیری دینی ارائه کرده و در حل معضلات عینی از دین مدد بگیرند تا راهی متفاوت از علوم اجتماعی سکولار در رتق و فتق امور این جهانی پیشنهاد نمایند. آنها برای این منظور و به جهت فعال کردن جنبه‌های عینی و عملی معارف دینی و مسیحی از «عقل عملی» بسیار استفاده کرده‌اند.

به بیان روشن‌تر، جامعه اسلامی در صورت‌بندی زیست و هویت اجتماعی خود، صرفاً بر شریعت (فقه) که می‌توان آن را دین‌داری حداقلی تصور کرد، بسنده نموده و از ظرفیت‌های دیگر علوم دینی؛ مانند الهیات و اخلاق غفلت نموده است. در این میان، به نظر می‌رسد مهم‌ترین عاملی که باعث گردیده تا اندیشه دینی و اسلامی در عرصه تمدنی ناکارآمد جلوه کند، رویکردهای نظری به دین و غفلت از جنبه‌های عملی آن بوده است؛ به گونه‌ای که حتی دانش فقه که دانشی معطوف به عمل است، گاه به موجب همین رویکرد نظری و انتزاعی، از چالش‌های عینی و تمدنی دور مانده که مثال بارز آن را می‌توان در خلأ فقه سیاسی (مثلاً در مقوله امنیت، روابط با دیگر کشورها)، فقه اقتصادی (در مورد بانک‌داری بدون ربا، پول و بیمه) و فقه فرهنگی (درباره هنر و هویت) در جامعه امروز مشاهده کرد^۵ [۷].

۱ الهیات سیاسی یا الهیات عمومی (political theology)، شاخه‌ای از فلسفه سیاسی و الهیات عملی است که مباحث فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را با رویکرد الهیاتی و برپایه مفاهیم برآمده از الهیات، مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

۲ الهیات اجتماعی (social theology) شاخه‌ای از الهیات است که تلاش می‌کند از ظرفیت‌های الهیات در حل معضلات اجتماعی استفاده نماید. در ایران، برخی چنین تعریفی را از الهیات اجتماعی عنوان کرده‌اند: «الهیات اجتماعی» را در چارچوب اندیشه اسلامی چنین تعریف کرده‌اند: «الهیات اجتماعی» به آن بخش از دانش الهیات اطلاق می‌شود که به حیات اجتماعی انسان و عوارض و لوازم و تبعات آن حیات؛ همچون حکومت، دولت، اقتصاد، داد و ستد، تعلیم و تربیت، قضاوت و فصل خصومت، جنگ و صلح، ازدواج و طلاق، هنر و ورزش، آیین‌ها و مناسک دینی می‌پردازد.

۳ الهیات شبانی (pastoral theology)، شکل ساده الهیات عملی است که محدود و متمرکز به رفتارهای کلیسایی و اعمال مربوط به روحانیون می‌شود و امور حرفه‌ای کشیشان را مورد مطالعه قرار می‌دهد.

۴ الهیات عملی (practical theology)، اندیشیدن درباره عمل فردی و اجتماعی انسان به روش الهیاتی است. این نوع از الهیات که مسائل الهیاتی خود را از «خیابان» برمی‌گزیند، در گام نخست، به تحلیل و تفسیر الهیاتی از واقعیات اجتماعی و فرهنگی پرداخته و سپس با نگرش انتقادی به آسیب‌های ایمانی و دینی فرهنگ موجود، به طرح پیشنهادهای برخاسته از منابع الهیاتی، برای گشودن راه زندگی ایمانی برای مؤمنان (حل معضلات اندیشه دینی و زندگی دینی) و همین‌طور حل معضلات زندگی انسان غیر مؤمن تلاش می‌کند.

۵ البته جامعه اسلامی در این زمینه تجربه‌هایی هم دارد که کم و بیش موفق بوده‌اند. شخصیت‌های عالیقدر و بزرگی چون ابن سینا و خواجه نصیرالدین طوسی به جهت اعتقاد به ارتباط دو ساحت حکمت نظری و عملی با یکدیگر، به عنوان متفکران و فلاسفه عظیم‌الشان، عهده‌دار مقام وزارت حکومت‌های وقت گردیدند. اما از آن جهت که حکومت در زمان آنها، در اختیار فرمانروایان غیر «حکیم» بود نتوانستند علی‌رغم اعتقادشان به ارتباط تنگاتنگ فکری و عینی دو

نتیجه آنکه، این قوانین و بایدها و نبایدها که رسالتشان حفظ وجهه تمدنی زندگی بشری در عین کنترل غریزه استخدام است، فقط ممکن است از طریق پیامبران برای انسان آورده شود؛ به عبارت دیگر، چنین قوانینی با خصوصیت تبیین شده، در عهده‌ی آفریننده بشر است که همه‌ی ابعاد وجود فردی، اجتماعی، مادی و معنوی او را می‌شناسد. بر اساس آموزه‌های اسلام، کاملترین و جامع‌ترین نسخه ارائه شده این قوانین از سوی آفریدگار، توسط پیامبر رحمت (صلی‌الله‌علیه و آله و سلم) و در قالب دین اسلام برای بشر فرستاده شده است. به همین دلیل متعالی‌ترین و مترقی‌ترین تمدنی که در آینده می‌تواند شکل بگیرد بر اساس همین نسخه اخیر یعنی اسلام است و همین مسأله موجب می‌گردد تا ما این تمدن را «تمدن نوین اسلامی» نام نهمیم.

نکته قابل توجه این است که اگر هدفی که بشر بر اساس آن، جامعه را تشکیل داده برآورده نشود، چون فلسفه‌ی وجودی آن جامعه از بین رفته است خود آن جامعه نیز از بین خواهد رفت. مثلاً، اگر انواع گناهان در جامعه شایع شد و به جای امنیت، عدم امنیت جایگزین گردید، بقای چنین جامعه‌ای مختل خواهد شد. به گفته‌ی علامه طباطبایی (ره) بشر می‌خواهد از اجتماع خود بهره‌بردار، اگر هدفی که بشر بر اساس آن هدف، جامعه را ساخته است برآورده نشود، افراد چنین جامعه‌ای نمی‌توانند از جامعه‌شان استفاده کنند، در نتیجه چنین جامعه‌ای عملاً مضمحل می‌شود. به همین دلیل، توجه به این آسیب، لزوم انجام کار جدی و پیگیری بیشتر در این زمینه را روشن می‌سازد [۸].

قانون، باید و نباید، حکمت عملی

حال با صرف نظر از اسلامی بودن یا نبودن این قوانین، به یکی دیگر از ویژگی‌های آنها می‌پردازیم. این قوانین، همان «بایدها و نبایدها»یی است که انسان‌ها برای مدیریت اجتماع و سامان بخشیدن به ارتباطات بین یکدیگر و کنترل حس استخدام، لازم است به کار گیرند و از آنها غفلت نمایند؛ چه قوانین حقوقی و چه دستورات اخلاقی، که فعلاً در این مجال نیازی به پرداختن به چنین تفکیکی نیست. نام دیگری که برای این بایدها و نبایدها می‌توان برگزید «حکمت عملی» است. برای درک بهتر این نام‌گذاری به تفاوت بین «باید و نباید» و «هست و نیست» (همان جهان‌بینی) می‌پردازیم.

جهان‌بینی مجموعه‌ای از هست‌ها و نیست‌ها در مورد عالم و موجودات درون آن است؛ علاوه بر این، چگونگی ارتباط بین این موجودات را نیز توصیف می‌نماید. به عبارت بهتر، در تعریف جهان‌بینی باید به وجود دو مؤلفه توجه داشته باشیم؛ یکی اعضای این مجموعه - که می‌تواند اضافه و کم گردد- و دیگری نحوه ارتباطی است که این اعضا با یکدیگر برقرار می‌کنند. بر همین اساس، پُر واضح است که می‌توان دو مجموعه از موجودات را در نظر گرفت که از نظر تعداد و گونه‌ی اعضا یکسان باشند اما ارتباط بین آنها متفاوت باشد^۱. پس، یک جهان‌بینی علاوه بر تعدادی عضو، دارای مکانیسمی برای توصیف ارتباط بین آنها نیز بوده و اتفاقاً تفاوت‌ها و اختلاف دیدگاه‌ها اکثراً در نحوه تبیین این ارتباطات رخ می‌دهد. کارکرد توجه به این دو مؤلفه،

ساحت حکمت نظری و عملی با یکدیگر، عهده‌دار تحقق عینی حکمت عملی در همه ابعاد اجتماعی و سیاسی آن شوند و تنها در عرصه نظر و محدوده‌ای بسیار کوچک از عمل و سلوک فردی، قادر به تحقق آن در عرصه زندگی اجتماعی شدند.

^۱ می‌توان دو مجموعه یکسان را در نظر گرفت که هر دوی آنها فقط از دو عضو الف و ب تشکیل شده باشند، اما ارتباطی که بین این دو عضو در هر مجموعه تصویر می‌کنیم با هم متفاوت باشد. مثلاً، هر دو مجموعه از موجودی به نام چوپان و موجود دیگری به نام گوسفند تشکیل شده باشند! اما در یکی، گوسفند صرفاً حیوانی باشد که برای چوپان فقط تأمین‌کننده گوشت و شیر و پوست است اما در مجموعه دوم علاوه بر اینها آفریده‌ای قابل احترام و دارای حق است.

در بیان آنچه که «هست» بوده و نیم‌نگاهی به «نیست»‌ها نیز دارد؛ یعنی فقط جنبه «توصیفی» دارد.

از طرفی «حکمت عملی» مسئولیت ارائه بایدهونبایدها را بر عهده دارد و به همین دلیل جنبه «تجویزی» به خود می‌گیرد. جهان‌بینی مربوط به حوزه نظر است و هدفش افزایش شناخت و معرفت است اما حکمت عملی به عمل مربوط است و مقصود از آن به دست دادن راهبردها و راهکارهای عملی به منظور به‌کارگیری در زندگی افراد بشر می‌باشد. این بایدهونبایدها گاه در قالب قوانین و قواعد حقوقی رخ می‌نمایند و گاه در قالب دستورات اخلاقی، گاه به شکلی فردی ارائه می‌شوند و گاه از جنبه‌ای اجتماعی، گاه خود را در قامت «اخلاق» نمایان می‌سازند، گاه به عنوان «تدبیر منزل» و گاهی هم به عنوان «سیاست مدن» جلوه‌گر می‌گردند. حکمت عملی سازنده بشر، مدیر جامعه بشری و به سعادت رساننده بشر است به لحاظ رعایت هماهنگی با جهانی که خداوند با ما و برای ما آفریده و آن فطرتی که در شریعت اسلام هم دستور داده شده است، همان فطرت‌الله که باید با آن هماهنگ بود و با آن پیش رفت و در نهایت به سعادت رسید.

جایگاه تفکیک عقل عملی و عقل نظری در نگرش تمدنی

توجه به این نکته ما را به سوی اندیشیدن بر روی توان‌مندی و مثمرتر بودن حکمت عملی در نسبت با عقل و حکمت نظری در مباحث تمدنی رهنمون می‌شود. پیش از این و البته تاکنون، بسیاری از اندیشمندان در مقام مقایسه، عقل و حکمت نظری را ارزشمندتر از عقل و حکمت عملی دانسته‌اند. از تعبیری که برخی از دانشمندان؛ مانند خواجه نصیرالدین طوسی [۹]، قطب‌الدین رازی [۱۰]، لاهیجی [۱۱]، غزالی [۱۲] و دیگران آورده‌اند، به نظر می‌رسد که عقل نظری، متأثر از عالم بالاست؛ در حالی که عقل عملی با تأثیرگذاری بر بدن، در عالم ادنی تأثیر و تصرف دارد. از آنجا که علوم حاصل از عقل نظری از توجه نفس به معقولات به دست می‌آید و عقل عملی، نفس را متوجه تدبیر بدن و عالم طبیعت می‌کند، باید عقل نظری، موجب ترقی نفس و عقل عملی به تنزل نفس بیانجامد.

با این همه، برتری عقل عملی نسبت به عقل نظری از منظری دیگر مورد تأکید قرار گرفته است که «عقل نظری، چون مربوط به معارف الهیه و علوم قدسی است، بلندمرتبه‌تر از عقل عملی قلمداد می‌شود، و گرنه اساساً منزلت علم، پایین‌تر از عمل می‌باشد؛ چون علم وسیله و عمل مقصود است و همان‌طور که می‌دانیم، وسیله، همیشه پست‌تر از مقصود است» [۱۳].

با در نظر گرفتن منزلت عمل و اهمیت آن در مقایسه با منزلت علم، (فارغ از موضوعات آن دو) حکمت عملی و عقل عملی در تدوین چشم‌انداز و مسیر دستیابی به تمدن نوین اسلامی کاربردی‌تر از عقل نظری و حکمت نظری به نظر می‌رسد؛ زیرا گرچه عقل نظری پایه‌های فکری و بنیادهای معرفتی عمل را استوار می‌کند، اما سلوک فردی و اجتماعی -به عنوان غایت علم- تنها با عقل عملی میسر می‌گردد. این برتری در صحنه عمل تمدنی و صورت‌بندی نظامات اجتماعی بیشتر جلب توجه می‌کند؛ هرچند شکل تمدنی و هویت آن، منوط و مبتنی بر مبانی نظری و مباحث پایه درباره «هست‌ها» است، لکن در مرحله تعیین اهداف و غایات زندگی اجتماعی و صورت‌بندی مناسبات رفتارهای تمدنی با غایات آن، تنها عقل عملی است که می‌تواند بدان اهتمام بورزد و نقش مدبرانه خود را در شکل‌بندی زندگی شایسته، به درستی ایفا کند.

از طرف دیگر، به لحاظ اهمیت در حوزه مطالعات مربوط به نسبت دین و تمدن نیز عقل عملی مهم‌تر از عقل نظری به نظر

می‌رسد؛ چرا که اولاً: تعداد چالش‌های امروزین میان عقل بشری از یک سو و وحی از سویی دیگر، به عنوان مدعیان ساخت تمدن، در ساحت عمل -مانند مسأله حقوق بشر، آزادی، دموکراسی، هویت، خشونت و صلح که همه اینها در مباحث تمدنی بسیار بااهمیت هستند- بیش از تعداد آنها در وادی تئوری و نظر است.

ثانیاً: این چالش‌ها که حاصل عقل و عقلانیت عملی است، پیوند تنگاتنگی با حوزه عینیت اجتماعی و زندگی انسان معاصر داشته و آثار آن نیز در متن زندگی، کاملاً محسوس و فوری است.

ثالثاً: تغییر شتابان در عقلانیت عملی که نه فقط با امور کلی (استنباط رأی کلی در امور شایسته فعل)، بلکه با امور جزئی - در مرحله تطبیق کلی بر مصادیق - هم سروکار دارد و دگرگونی مداوم در ساحت عمل (متعلق عقل عملی)، پیچیدگی نسبت آن را با حوزه دین بیشتر نموده و توجه پیوسته و نو به نو به آن را ضروری می‌سازد.

رابعاً: و از همه مهمتر، این عقل عملی مبتنی بر اندیشه دینی است که می‌تواند با نظام تمدنی سکولار چالش کرده و راه را برای زندگی دینی هموار سازد. به بیان دیگر، نظام تمدنی سکولار، حاصل عقلانیت عملی و تمدنی مبتنی بر نظام فکری سکولار است و چالش کردن با چنین نظام تمدنی سکولار و مدرن نیز تنها از رهگذر عقلانیت عملی و تمدنی مبتنی بر نظام اندیشه دینی امکان‌پذیر می‌شود [۱۴].

باری، در اینکه دقیقاً حوزه نفوذ حکمت عملی چیست و چه تفاوت‌هایی با حکمت نظری دارد نظرات و اقوال مختلفی مطرح است که نه این مقال را حوصله پرداختن بدان است و نه بحث در مورد آن نتیجه و اثر مفیدفایده‌ای برایمان خواهد داشت؛ آنچه از مجموع این مباحث و نظرات -که برخی از آنها در بالا نیز اشاره شد- در اینجا راه‌گشای ماست این است که درهم تنیدگی این دو حوزه به حدی است که نمی‌توان با قطعیت مرزی را بین این دو مشخص نمود و آنها را مستقل از یکدیگر به شمار آورد، بلکه وابستگی‌ها و ارتباطاتی وثیق بین اینها برقرار است. «حقیقت این است که بین این دو رابطه‌ای مثل رابطه مادر با فرزند وجود دارد؛ حکمت نظری می‌تواند مادر حکمت عملی باشد ولی همین حکمت نظری در نهایت از حکمت عملی مایه می‌گیرد و این آن دور صحیحی است که در اینجا وجود دارد» [۱۵].

به عبارت دیگر، آنچه برای ما مهم است این است که حکمت عملی نمی‌تواند بدون ارتباط با یک جهان‌بینی که تغذیه‌کننده آن بوده و هست‌ها و نیست‌های جهان را برای او بنمایاند وجود داشته باشد. این باید‌ها و نبایدها -حداقل بخش عظیمی از آنها- باید از یک عقبه تئوریک تأمین شده و در نتیجه، برای سامان دادن به حوزه‌های مختلف حکمت عملی، ناگزیر از رجوع به یک پشتوانه محکم فکری و یک جهان‌بینی هستیم.

حضرت آیت‌الله جوادی آملی نیز در تأیید این سخن چنین می‌فرمایند: «آدمی در سایه عقل نظری به معارف و علوم روی می‌آورد و با کسب بصیرت، حقایق عالم را می‌یابد و آنگاه به کمک عقل عملی، به نظم و ترتیب امور زندگی و قانون‌گذاری در آن می‌پردازد. از این منظر، اصولاً بدون جهان‌شناسی، مصادیق و صغریات قضایای حکمت عملی تأمین نشده و آدمی نمی‌تواند به قانون که حاصل ترکیب منطقی حکمت نظری با حکمت عملی است، دست پیدا بکند.» پس از تأمین این مصادیق و به تناسب آنهاست که احکام مربوط به حکمت عملی که در حوزه اوامر و نواهی و در محدوده بایستی‌ها و نبایستی‌ها است، صادر می‌شوند» [۱۶].

نسبت تفکر^۱ و تمدن (سه گانه تفکر، فرهنگ، تمدن)

پس از اینکه به پیش‌نیاز بودن یک تفکر منسجم و یک جهان‌بینی نظام‌مند برای حکمت عملی پی بردیم در پی آنیم تا روشن سازیم آیا بین این تفکر و جهان‌بینی، با تمدنی که به دنبال به سامان رساندن و شکل‌دهی آن هستیم نیز نسبتی وجود دارد؟ به همین روی، به توضیح نسبت بین سه‌گانه تفکر، فرهنگ و تمدن خواهیم پرداخت. لازم به ذکر است که برای این هدف، باید ملاک واحدی برای تعریف تفکر، فرهنگ و تمدن بیابیم.

ما انسان‌ها ساحات مختلفی داریم که این ساحات اجمالاً با هم تناسبی دارند و یک کل و نظام هماهنگ را تشکیل می‌دهند. ساحاتی که ناظر به جهان‌بینی و عقاید ماست «تفکر»، ساحاتی که ناظر به رفتار و اعمال ماست «فرهنگ» و ساحاتی که ناظر به ابزار و امور عینی و محسوس حیات ماست «تمدن» نامیده می‌شوند. هر یک از این ساحات برای خود لایه‌ها و بروزاتی دارد؛ مثلاً، اعتقاد ما به وجود خداوند تفکر ما، نماز خواندن مان فرهنگ و مسجد که -تسهیل‌کننده‌ی عمل است- تمدن است.^۲

با اندک دقتی می‌توان به این نکته رسید که باطن مظاهر تمدنی، فرهنگ است و باطن فرهنگ، تفکر؛ به عبارت دیگر، فرهنگ تنزل یافته تفکر و تمدن تنزل یافته فرهنگ است. زمانی که سخن از تنزل پیدا کردن یک چیز به میان می‌آید، لزوماً منظور از این تنزل، تغییر ماهیت به معنای تغییر حقیقت وجودی آن شیء نیست. به عنوان مثال آب، بخار و یخ را هم می‌توان سه چیز جدا از هم دانست و هم می‌توان آنها را یک چیز دانست. در واقع به لحاظ شکل و ظاهر سه چیز هستند ولی به لحاظ حقیقت، هر سه یک چیزند. تفکر مثل همان بخار آب است که قابل دیدن و اشاره حسی نیست؛ لذا فهم دقیق تفکر سخت است. این بخار تفکر تنزل پیدا می‌کند و مادی‌تر می‌شود و با مادی‌تر شدن ملموس‌تر می‌گردد. صورت تنزل یافته تفکر، فرهنگ است و به همین دلیل است که فرهنگ ملموس‌تر از تفکر است. تمدن یا به عبارتی همان یخ که در مثال ذکر شد، حالت نهایی و شکل گرفته تفکر است. فرهنگ، تمدن و تفکر یک چیز هستند و تنها سطح ظهورشان متفاوت است.^۳ بر اساس همین مبنا، می‌توان گفت امکان ندارد فعلی که ما انجام می‌دهیم بدون تفکر باشد.

ارتباط جهان‌بینی، حکمت عملی و تمدن نوین اسلامی

حال که از یک طرف ارتباط تنگاتنگ مابین جهان‌بینی و حکمت عملی روشن شد و از طرف دیگر دارای حقیقت واحد بودن

^۱ مراد از تفکر، همان نوع نگاه فرد نسبت به عالم و آدم است که با تسامح می‌توان آن را جهان‌بینی نام نهاد.

^۲ یکی از بارزترین مظاهر تمدن‌ها شهرها هستند. معماری و شهرسازی از رویی‌ترین و روشن‌ترین نمادها و مؤلفه‌های تمدنی هستند که معمولاً نسبت بین تمدن و فرهنگ و تفکر را بازنمایی می‌کنند. با دیدن شهرها می‌توان زمانه و وقت ساکنانش را دریافت و اولویت‌ها و نسبت آن‌ها را با هستی و حقیقت آفتابی نمود و دریافت که ساکنان این شهرها کیستند و به دنبال چیستند.

^۳ واژه‌ی تمدن یا Civilization و واژه فرهنگ یا Cultur واژه‌هایی هستند که عملاً به همدیگر پیچیده‌اند. به گفته‌ی فردریک م. بارنارد: «در مواردی تکامل روحی یا معنوی انسان را با فرهنگ یکی دانسته‌اند، و در مواردی با تمدن. گاهی از فرهنگ به عنوان جزء خاصی از تمدن بحث می‌شود... و گاهی نیز فرهنگ را لفظی کلی‌تر محسوب کرده‌اند و حال آن‌که تمدن به فرهنگ شهرها محدود شده» [۱۷]. چنان‌که به نظر می‌رسد، نمی‌توان تعریف مشخصی برای تمدن یا فرهنگ در متون علمی پیدا کرد؛ زیرا هر مکتبی با توجه به مبانی خود تعریفی از آن دو واژه ارائه می‌دهد. شاید بتوان در مجموع این‌گونه بیان کرد که فرهنگ همان مبادی فکری‌ای است که منشأ حرکات افراد می‌گردد، که در اینجا اسلام به عنوان مبادی فکری مورد نظر ماست و در مورد تمدن از یک جهت با اسپنگلر هم عقیده هستیم که می‌گوید: «شاید بتوان گفت: تمدن، ظهور نهایی فرهنگ است» و از یک جهت به اصل واژه‌ی Civilization یا مدنیت و توجه به شهری و جمعی بودن طبع انسان می‌نگریم.

جهان بینی و تمدن، در عین تفاوت ظاهریشان، مشخص گردید می توان به این نتیجه مهم دست یافت که پل عبور از جهان بینی و رسیدن به تمدن، و آنچه که یک تفکر را قادر می سازد تا خود را به صورت تمدنی بزرگ و عظیم متجلی ساخته و جلوه گری کند ارائه نسخه ای کاربردی و عملیاتی از این تفکر به نام حکمت عملی است؛ یعنی تفکر تا وقتی به صورت حکمت عملی در نیاید نمی تواند به یک تمدن مبدل شود.

تمدن اسلامی زمانی شکل می گیرد که بتوانیم اعتقادات، ارزش ها و الگوهای رفتاری مبتنی بر اسلام را در همه ی روابط زندگی فردی و اجتماعی خود استقرار و عینیت ببخشیم؛ یعنی بتوانیم جلوه هایی از اعتقادات و ارزش های دینی را در معماری، شهرسازی، نحوه ی سازمان دهی امور جامعه، روابط درونی خانواده ها، غذا خوردن، لباس پوشیدن و مناسبات اجتماعی مشاهده کنیم. همین طور مصادیقی از آن را در عرصه های سیاسی و اقتصادی و بین المللی مسلمانان ببینیم [۱۸].

پایه های تمدن نوین

برای شکل دهی به این تمدن نوین، فراهم ساختن بنیان ها و پایه ها امری ضروری است. دو پایه مهمی که در اینجا مد نظر است یکی «تولید علم» - به معنای گسترده آن که علوم انسانی و علوم تجربی (فنی و پزشکی و حتی تولیدات تکنولوژیکی) را در بر می گیرد- و دیگری، «تربیت نیرو» است؛ که هر دوی اینها با داشتن نگاه تمدنی به حکمت عملی، قابل دستیابی است. توضیح آن که، هر تمدنی بر این دو پایه استوار است و فقدان هر کدام از آنها تحقق آن را با مشکل روبرو می سازد. تولید علم در معنای گسترده خود، دربرگیرنده عرضه نرم افزارها و دانش مدیریت کلان اجتماع در عرصه های مختلف فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، روانشناسی، دانش خانواده، قوانین و ارتباطات حقوقی و... بوده و همچنین شامل تولید دانش ها و تکنولوژی های بومی در زمینه های مختلف علوم فنی و صنعتی و نیز پزشکی می باشد. حتی از حضور در عرصه هنر نیز غفلت نمی کند. به عبارت بهتر، تولید علم هم باید عهده دار پرداختن به مسائلی چون مشکلات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی باشد و برای آنها راه حل ارائه دهد، هم باید در زمینه مسائل مربوط به علوم تجربی (اعم از فیزیک و شیمی و زیست شناسی و نیز فنی و پزشکی) و حتی هنر و معماری و شهرسازی ورود کرده و راهبرد ارائه دهد و به طور کلی باید در همه شئون مختلف زندگی انسان، دانش مربوط به «نحوه عمل» (حکمت عملی) و بایدها و نبایدهای مرتبط با موقعیت های مختلف زندگی را در اختیار او قرار دهد^۱.

^۱ به عنوان نمونه، مباحثی چون اقتصاد اسلامی، روانشناسی دینی و مدیریت خانواده مبتنی بر نگاه اسلام، قانون گذاری مبتنی بر دین در جنبه های مختلف زندگی افراد جامعه اسلامی، هنر دینی، معماری اسلامی و... در اینجا قابل طرح است. اینکه در عرصه بانکداری با مقوله ربا چگونه باید برخورد کرد، اینکه در تربیت فرزند و ارتباط اعضای خانواده اعم از والدین و فرزندان، خود والدین با یکدیگر و حتی ارتباط با خویشان و آشنایان چه نگرشی باید داشت، اینکه در عرصه اجتماع انسان ها نسبت به یکدیگر چه حقوق و تکالیفی بر عهده دارند و حتی نسبت به بقیه موجودات ملزم به رعایت چه چیزهایی هستند، اینکه در ساخت و ساز شهری و بنا کردن خانه ها رعایت چه نکاتی لازم است تا فضای ظاهری اجتماع الهی تر بوده و زمینه نزدیکی به خدا را بیشتر فراهم سازد، اینکه در دانش پزشکی چگونه می توان نگاهی کل نگر و جامع داشت و علاوه بر اینکه در درمان بیمار به جسم او توجه می شود به بعد نفسانی وی و جنبه های معنوی و فوق مادی او توجه گردد، همه و همه ذیل حکمت عملی قابل دستیابی است؛ به شرط آنکه با رویکرد استخراج راهبردهای عملی به سراغ دین رفته و از قبل در جهان بینی خود این گزاره را پذیرفته باشیم که «دین در همه عرصه های مختلف زندگی انسان و برای تأمین سعادت دنیا و آخرت او دستوراتی را آورده است» [۱۹].

از طرفی، تربیت نیرو نیز بدین جهت در ساخت یک تمدن لازم و ضروری است که اولاً برای تأمین پایه اول - تولید علم - و دستیابی به این دانش‌ها لاجرم به افرادی نیازمندیم که عهده‌دار فعالیت در این بخش باشند؛ یعنی این پایه فارغ از فعالیت انسانی قابل تولید نیست و اینگونه نیست که در کتابی از آسمان آمده حاضر و آماده در اختیار ما قرار گیرد، بلکه طی برنامه‌ریزی بلندمدت و با زحمت و تلاش افراد بشر قابل دستیابی است که این، ضرورت برنامه‌ریزی برای تربیت عالمان و دانشمندانی که توانایی بر عهده گرفتن چنین مسئولیتی را داشته باشند روشن می‌سازد. همچنین، ما به هر میزان هم در زمینه تولید علم موفق بوده باشیم و از نظر تولید راهکارها و راهبردهای عملیاتی برای زندگی نگرانی نداشته باشیم، تا انسان‌ها و افراد جامعه برای اجرای این تجویزها توجیه نباشند و توانایی پذیرش و اجرای این بایدها و نبایدهای عملی حکیمانه را نداشته باشند در رسیدن به هدف خود موفق نبوده‌ایم. زیرا تمدن وقتی جنبه عینی و بیرونی به خود می‌گیرد که همه این بایدها و نبایدهای استخراج شده در عرصه عمل توسط افراد انسان اجرا شده و نتیجه و اثر عمل بدان در جامعه نمایان گشته و به تدریج و با گذشت زمان تمدن نوین، شکل واقعی خود را بیابد. علاوه اینکه، هدف نهایی تشکیل تمدن اسلامی تجلی بیش از پیش بندگی و عبودیت در انسان‌ها و رسیدن آنها به سعادت دنیوی و اخروی است؛ یعنی هدف همه این تلاش‌ها و تحمل رنج‌ها در راه ایجاد تمدن نوین، همان تربیت مسلمان واقعی و نمونه اصیل خلیفه‌الله است و اگر در رسیدن به این مرحله موفق نباشیم همه زحمات پیشین بی‌نتیجه خواهد ماند.

بر همین اساس، کوتاهی در پرداختن به هر کدام از این دو بنیان ما را در رسیدن به تمدن نوین اسلامی با مشکل مواجه می‌سازد. در همین راستا و به جهت عملی ساختن این بنیان‌ها، رهبر معظم انقلاب مفهوم پیشرفت اسلامی را به معنای تمدن‌سازی نوین اسلامی تلقی نموده و فعالیت و برنامه‌ریزی در این عرصه را ناظر به دو «بخش ابزاری» یا همان سخت‌افزار و «بخش حقیقی» یا همان نرم‌افزار دانسته، بخش ابزاری را دربرگیرنده موضوعاتی می‌داند که در فضای امروز به عنوان مصادیق و نمودهای پیشرفت مطرح شده و بخش حقیقی را سبک زندگی کردن انسان‌ها معرفی کرده و جایگاه آنها را اینگونه ترسیم می‌نماید: «این تمدن نوین دو بخش دارد: یک بخش، بخش ابزاری است؛ یک بخش دیگر، بخش متنی و اصلی و اساسی است. به هر دو بخش باید رسید.

آن بخش ابزاری چیست؟ بخش ابزاری عبارت است از همین ارزش‌هایی که ما امروز به عنوان پیشرفت کشور مطرح می‌کنیم: علم، اختراع، صنعت، سیاست، اقتصاد، اقتدار سیاسی و نظامی، اعتبار بین‌المللی، تبلیغ و ابزارهای تبلیغ؛ اینها همه بخش ابزاری تمدن است؛ وسیله است... اما بخش حقیقی، آن چیزهایی است که متن زندگی ما را تشکیل می‌دهد؛ که همان سبک زندگی است که عرض کردیم. این، بخش حقیقی و اصلی تمدن است» [۲۰].

همان‌گونه که مشخص است ایشان در اینجا پرداختن به دو پایه ضروری دستیابی به تمدن نوین را از منظری دیگر و با ادبیاتی دیگر بیان می‌دارند. یک بخش را بخش ابزاری می‌دانند و بخش دیگر را هر آنچه مربوط به انسان است و به طور مستقیم با متن زندگی او در ارتباط است مطرح نموده و نام آن را «سبک زندگی» می‌گذارند که در ادامه به هر دوی آنها خواهیم پرداخت.

۱. ارتباط جهان‌بینی و حکمت عملی با تولید علم

گفته شد که جهان‌بینی مجموعه‌ای از هست‌ها و نیست‌ها در مورد موجودات عالم بوده و چگونگی ارتباط بین این موجودات را نیز توصیف می‌نماید. از سویی، جهان‌بینی به قدری با اهمیت است و پرداختن بدان ضروری می‌نماید که بدون اغراق می‌توان گفت هیچ فردی نمی‌تواند در این جهان زندگی کند مگر اینکه به جهان‌بینی‌ای ملتزم باشد؛ به عبارتی هر فرد در زندگی، ناگزیر از داشتن جهان‌بینی است. توضیح آنکه انسان برای زندگی کردن ناچار برای بعضی از مفاهیم واقعیت خارجی یا تأثیری در نظر می‌گیرد و گرنه بدون در نظر گرفتن این واقعیت دلیلی برای انجام کارهای او وجود ندارد. حتی در اولیه‌ترین اعمال وی، مانند نوشیدن و خوردن، وی قبل از انجام این کارها باید بپذیرد که خود او واقعیت دارد، آب یا غذا نیز واقعی هستند و ارتباط این دو به عنوان «سیراب» و «سیر» کردن تعریف می‌شود. یعنی اگر فرد واقعاً به وجود خارجی خود یا آب و غذا باور نداشت دست به عمل خوردن و آشامیدن نمی‌زد. پس، می‌توان گفت حتی در این عمل سطحی جهان‌بینی او به اندازه مجموعه‌ای دو عضوی است -خودش و آب (غذا)- و ارتباط بین آنها نیز مشخص گردیده است. حال، هر چه فعالیت‌های او بیشتر و بیشتر می‌شود مجموعه سازنده جهان‌بینی او بزرگ‌تر و بزرگ‌تر شده و اعضای آن بیشتر می‌گردد، گونه‌های مختلف ارتباط بین این اعضا -که می‌توان با مفهومی به نام گراف در ریاضیات توضیح داد- نیز افزایش می‌یابد.

یکی از جنبه‌های زیستن انسان علم‌ورزی اوست؛ فعالیت‌های علمی بشر -علاوه بر اینکه پایه‌ای برای هر تمدن است- یکی از مؤلفه‌های اصلی انسان بودن اوست و به عنوان جزئی از کلی به نام زندگی -که جهان‌بینی پیش‌نیاز آن است- آن نیز از چنین قاعده‌ای مستثنا نیست.

توضیح آنکه، ما در علم به دنبال توصیفی از جهان پیرامون خود هستیم، حال این توصیف به زعم عده‌ای کشف واقع می‌کند و به زعم عده‌ای برای ما سودمند و فایده‌دار است و به زعم برخی دیگر ...؛ اما به هر گونه، همه اینها در ارائه توصیف مشترکند. دانشمند به دنبال «شناخت جهان» است، ولو به عنوان دریافتِ فهمی استعاری از آن؛ و این دقیقاً آغاز ورود به گستره جهان‌بینی است، یعنی دانشمند *حد/قل* بخشی از جهان‌بینی خود را در قالب علم تولیدی خود به دیگران عرضه می‌کند. گویا او در کتاب‌ها و مقالات خود فریاد می‌زند که «ای مردم! من جهان را -با عینکِ فیزیکی (زیستی، جامعه‌شناسانه‌ی، اقتصادی و...) خود- اینگونه می‌بینم». به همین دلیل، کار یک دانشمند ارائه بخشی از فهم خود از جهان است؛ که البته همه فهم وی از جهان در عرضی این بخش مؤثر بوده است.

نتیجه مهمی که از این تحلیل به دست می‌آید این است که تفاوت در جهان‌بینی هر دانشمند، تفاوت در ارائه آن به دیگران - یا همان علم تولیدی- را در پی دارد. به عنوان نمونه، در شاخه‌ای از علم مانند روان‌شناسی، توصیفات ارائه شده از سوی روان‌شناسان از مشکلات و بیماری‌های روانی و نیز شیوه‌ها و مراحل درمانی و نیز ارائه بایده‌و‌نبایدهای لازم برای این بخش، تفاوت‌های فراوانی دارد که همگی از گوناگونی فهم این افراد از جهان و بخصوص عضو مهمی از آن به نام انسان خبر می‌دهد. صرفاً مادی دیدن انسان گونه‌ای از فهم را برای دانشمند رقم می‌زند که با فهم ناشی از دو ساحتی دیدن او و مرتبط دانستن وی با عالمی فراتر از ماده متفاوت بوده و نتیجه آن اختلاف در تولیدات علمی و دستاوردهای معرفتی بشر است. در اقتصاد و

جامعه‌شناسی و حتی علوم دیگر -از جمله فیزیک^۱ و پزشکی^۲ و...- نیز وضع به همین منوال است [۲۱].

۲. تجلی حکمت عملی در سبک زندگی

بخش دیگر و در واقع بال اصلی تحقق تمدن نوین اسلامی از نظر رهبری آن چیزهایی است که متن زندگی را تشکیل داده و به عنوان بخش حقیقی و روح تمدن اسلامی مطرح می‌باشد که همان «سبک زندگی» است و در کلام ایشان از موارد متعددی همچون «مسأله خانواده، سبک ازدواج، نوع مسکن، نوع لباس، الگوی مصرف، نوع خوراک، نوع آشپزی، تفریحات، مسأله خط، مسأله زبان، مسأله کسب و کار، رفتار در محل کار، رفتار در دانشگاه، رفتار در مدرسه، رفتار در فعالیت سیاسی، رفتار در ورزش، رفتار در رسانه‌ای که در اختیار ماست، رفتار با پدر و مادر، رفتار با همسر، رفتار با فرزند، رفتار با رئیس، رفتار با مرئوس، رفتار با پلیس، رفتار با مأمور دولت، سفرها، نظافت و طهارت، رفتار با دوست، رفتار با دشمن، رفتار با بیگانه که بخش‌های اصلی تمدن است» تشکیل می‌شود [۲۲].

اصطلاح «سبک زندگی» از جمله واژگانی است که برای نخستین بار در فرهنگ مدرنیته مطرح شد. اگرچه سبک زندگی در آموزه‌های دینی و قرآنی بطور مکرر و با الفاظ و عبارات گوناگون مطرح شده است اما بشریت، بخصوص در جامعه غربی در دوست سال پیش، موضوعی به نام سبک زندگی در محاورات روزمره خود نداشت و اساساً چنین پرسشی در آن زمان جایگاه و معنایی قابل فهم نداشته است. ولی امروز این واژه نه تنها معنادار شده بلکه به طور جدی نیز مورد توجه اندیشمندان حوزه جامعه‌شناسی و سایر علوم انسانی قرار گرفته است.

در مورد اهمیت و جایگاه سبک زندگی همین بس که گفته شود بشر امروزی معنای خود را در سبک زندگی جستجو می‌کند، به این معنا که انسان‌ها خود را در شکل زندگی معنا می‌کنند، از شکل زندگی تأثیر می‌پذیرند و در همان مسیری قدم می‌گذارند که شکل زندگی آن‌ها را به آن مسیر راهنمایی می‌کند در حدی که در رابطه با بشر امروز می‌توان اینگونه اذعان داشت: «بگو چگونه و به چه شکل زندگی می‌کند تا بگویم چگونه فکر و اندیشه می‌کند». در صورتی که قبلاً چون بشر معنای خود را در نسبتش با حقایق عالم و سنن پیدا کرده بود، سبک و شکل زندگی چندان برایش مهم نبود هر چند در آن دوران هم

۱ به عنوان نمونه، در فیزیک شاهد هستیم که مفاهیم ارائه شده توسط دو دانشمند بزرگ، نیوتن و انیشتین، تفاوت‌های فراوانی دارد؛ گرچه شاید در برخی از موارد نامی که برای یک مفهوم انتخاب کرده‌اند یکسان بوده است. اصطلاحاتی چون نیرو، مکان و... توسط هر دو استفاده شده اما مفهوم تحت این اصطلاحات برای هر دانشمند بسیار تفاوت دارد. علت این امر، تفاوت در نگرش کلی این دو به جهان و پذیرش مبانی و اصولی است که باید در جایی فراتر از فیزیک به دنبال آنها بود. پذیرش مکان مطلق توسط نیوتن ناشی از تفکر مطلق‌انگار وی بوده و همین سبب شده که وی به نسبیت دست نیابد؛ زیرا این مطلق اندیشی مانع نسبی‌گرایی در وی می‌گردد. اما در مقابل، انیشتین بدون هیچ مشکلی از بسط مبانی نسبی‌گرایانه خود به نسبیت عام و خاص در فیزیک ره می‌گشاید. تأثیر فلسفه ارسطویی در فیزیک نیوتنی و تفکرات افلاطون در نسبیت انیشتین نیز کاملاً مشهود است.

۲ تأثیر جهان‌بینی در پزشکی را به راحتی می‌توان در آثار بوعلی مشاهده کرد. وی در بخشی از کتاب قانون خود، وقتی که به تبیین عوامل بیماری‌زا می‌پردازد و به فهرست نمودن این عوامل مبادرت می‌ورزد، رتبه نخست این فهرست را به «گناه» اختصاص می‌دهد و آلودگی محیطی و تغذیه‌ای را در رتبه‌های بعدی جای می‌دهد. این کار بیانگر آن است که چنین دانشمند بزرگی در روند درمان یک بیماری، اولین چیزی که به عنوان سبب و موجب این بیماری به ذهنش خطور می‌کند گناهی است که فرد بیمار انجام داده و در مراحل بعدی در پی یافتن میکروب‌ها و باکتری‌ها و ویروس‌ها برمی‌آید.

سعی می‌کرد زندگی خود را طوری شکل دهد که بتواند به بهترین شکل ممکن با حقایق عالم مأنوس باشد ولی در هر حال بیشتر به بالاها نظر داشت [۲۳].

پرداختن به بحث سبک زندگی در این مجال از دو جهت برای ما دارای اهمیت است. اول، همان چیزی است که در بالا و از زبان ولیّ جامعه اسلامی بیان شد؛ یعنی سبک زندگی از منظر کارکرد تربیتی و نقش محتوایی برای جامعه و فرد مسلمان. جهت دوم، نسبت و ارتباطی است که این مقوله با حکمت عملی برقرار می‌کند. یکی از محصولات نهایی و فراوری شده‌ترین و کاربردی شده‌ترین خروجی مباحث حوزه حکمت عملی، همانا سبک زندگی است؛ به بیانی روشن‌تر، هر انسانی در زندگی خود روش و مدلی را برای زیستن خود در جنبه‌های مختلف رفتاری و زندگی فردی و اجتماعی خود برمی‌گزیند. آداب معاشرت، نوع انتخاب و ارتباط با حلقه دوستان، نحوه گذران وقت در روز و هفته و ماه، نوع خوراک و پوشاک، تفریحات و ... همه و همه فعالیت‌هایی است که هر فرد در زندگی روزمره خود با آنها سروکار دارد. نکته قابل توجه در اینجا این است که انتخاب هر یک از روش‌های مختلف برای تک تک این فعالیت‌ها بر اساس و مبنای یک نگرش خاص و جهان‌بینی مشخصی صورت می‌گیرد که البته این بدان معنا نیست که همه این انتخاب‌ها از روی توجه و آگاهی به این عقبه تئوریک و شناخت این نگرش و جهان‌بینی صورت می‌گیرد، بلکه این گزینش و انتخاب می‌تواند به صورت ناخودآگاه انجام شود که معمولاً نیز همین‌گونه است. «رفتار اجتماعی و سبک زندگی، تابع تفسیر ما از زندگی است: هدف زندگی چیست؟ هر هدفی که ما برای زندگی معین کنیم، برای خودمان ترسیم کنیم، به طور طبیعی، متناسب با خود، یک سبک زندگی به ما پیشنهاد می‌شود. یک نقطه اصلی وجود دارد و آن ایمان است. یک هدفی را باید ترسیم کنیم -هدف زندگی را- به آن ایمان پیدا کنیم. بدون ایمان، پیشرفت در این بخش‌ها امکان‌پذیر نیست؛ کار درست انجام نمی‌گیرد؛ بر اساس این ایمان، سبک زندگی انتخاب خواهد شد» [۲۴].

به عبارت دیگر، دین و گرایش افراد را جهان‌بینی شکل می‌دهد و به تبع آن، نمودهای رفتاری نیز شکل می‌گیرد. این جهان‌بینی همان جهان‌بینی‌ای است که پشتوانه بایدها و نبایدهای حکمت عملی است و ارتباط بین سبک زندگی و جهان‌بینی، ناگزیر از طریق حلقه واسطه‌ای صورت می‌گیرد که همان حکمت عملی است. به عبارتی، سبک زندگی نسخه کاربردی و به‌روز شده حکمت عملی است. پس در مجموع، آنچه برای ساختن تمدن اسلامی در این عصر لازم است، عبارت است از تصحیح اعتقادات و گرایش افراد جامعه، به علاوه فراهم کردن بستر رفتارها و کنش‌های اجتماعی مورد نیاز برای زندگی اعضا.

باز بر این نکته تأکید می‌نماییم که هر پدیده، زمانی می‌تواند اسلامی باشد یا از مصادیق سبک زندگی اسلامی به شمار رود که در معارف و سنت اسلامی ریشه داشته باشد. در واقع سبک زندگی اسلامی، آن بخش از رفتارهایی است که افزون بر آن که نباید با فقه و شریعت مخالف باشد، باید از منظومه فکری، معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی مسلمانان برآید.

مؤمن، حکیم در عمل

تربیت نیرو، شکل‌دهی مؤمنی است که بر اساس حکمت عملی تربیت یافته و در عمل حکیمانه رفتار می‌کند. سبک زندگی‌ای که محصول حکمت عملی است تأمین‌کننده محتوای زندگی فردی و اجتماعی مؤمنین بوده و علم تولیدی به دست

آمده از بایدها و نبایدهای برآمده از جهان بینی اسلامی ساماندهی و مدیریت ساختارهای فرهنگی، اقتصادی و سیاسی جامعه را عهده دار می‌گردد و در نتیجه هر فرد مؤمن و معتقد به این جهان بینی و این بایدونبایدها رفتاری را از خود بروز می‌دهد که صفت «حکیمانه» شایسته و برآورنده آن است.

توضیح آنکه، انسان مطلوب از منظر اسلام دارای دو مؤلفه اساسی ایمان و انجام عمل شایسته بر مبنای تقوا^۱ است. برای روشن شدن منظور، بهتر است تا معنای واژه «تقوا» بهتر مشخص شود. انسان اگر بخواهد در زندگی اصولی داشته باشد و از آن اصول پیروی کند، خواه آن اصول از نگرشی دینی گرفته شده باشد و یا اینکه از مکتبی غیر دینی و حتی انسان‌مدارانه، ناچار باید یک خط مشی معینی داشته باشد تا هرج و مرج بر کارهایش حکم فرما نگردد. لازمه خط مشی معین داشتن این است که به سوی یک هدف و یک جهت حرکت کند و از اموری که با خواسته‌ها و تمایلات لحظه‌ای او موافق است اما با هدف و اصولی که اتخاذ کرده منافات دارد، خود را «نگهداری» کند. بنابراین، تقوا به معنای عام کلمه، لازمه زندگی هر فردی است که می‌خواهد انسان باشد و تحت فرمان عقل زندگی کند و از اصول معینی پیروی نماید [۲۵]. بر همین اساس، انسان مؤمن به خاطر «ایمان»ی که دارد و مطمئن و معتقد است که این بایدها و نبایدها از سوی آفریدگاری حکیم برای مدیریت زندگی او تهیه شده و نیز بر مبنای مؤلفه «تقوا» تمام تلاش خود را به کار می‌گیرد تا کمترین تخطی را از این دستورات حکیمانه داشته باشد، رفتاری را از خود بروز می‌دهد که آن رفتار نیز حکیمانه است.

نتیجه گیری

همان‌گونه که بیان شد، بشر دارای زندگی اجتماعی است و در تعاملات اجتماعی متنوعی به سر می‌برد. اگر این تعاملات مبتنی بر آموزه‌های دینی باشند، آن‌گاه توانسته‌ایم سبک زندگی اسلامی را به منصفی ظهور برسانیم. بی‌شک با فعال شدن عقلانیت مبتنی بر حکمت عملی و نگاه تمدنی، می‌توان گامی مؤثر در جهت شکل‌گیری علوم دینی معطوف به تمدن و آنگاه زندگی و جامعه کارآمد دینی برداشت. با بسط و توسعه حکمت عملی در عرصه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی است که می‌توان امیدوار بود تا نگاه تمدنی اسلام به سرانجامی مطلوب برسد.

تمدن نوین اسلامی بر دوش مؤمنینی استوار خواهد شد که از حکمت عملی «اخلاق» را برای ساختن خود فردی و اجتماعی (جامعه انسانی) برگزیده و ملکه «ایمان» و «تقوا» را در خود و دیگران پرورش داده و نحوه رفتار و سبک زندگی خود را در برخورد با دیگر موجودات عالم تنظیم نمایند. همچنین، به مدد این اخلاق و «تدبیر منزل» و «سیاست مدن» به تدوین و تولید علوم مورد نیاز به منظور نیل به هدف نهایی و غایی یعنی سعادت مادی و معنوی، دنیوی و اخروی، در بستر بندگی آفریدگار یگانه و حکیم پرداخته و از همه اینها در ساختن جامعه‌ای بهره‌مند و شکوفا تحت مدیریت الهی بهره برند.

راه عملی پی بردن به اینکه آیا ما در مسیر درستی برای رسیدن به تمدن مطلوب گام برمی‌داریم یا اینکه خدای ناکرده راهی که می‌رویم به ترکستان است این است که همیشه نسبت فعالیت‌های خود را با حکمت عملی مستخرج از اسلام ناب بسنجیم و

۱ و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، آنها پیشگامان در ایمان و سبقت گیرندگان در تقوا هستند [۲۶].

محکمی مداوم و مدام به دست دهیم. به عبارت دیگر، جایگاه عمل و توجه به حکمت عملی و کاربردی نمودن راهبردها و راهکارهای استخراجی از آن، ملاک و سنجح حرکت ما به سوی تمدن نوین اسلامی است؛ و به هر میزان که در پیاده نمودن این موارد موفق باشیم در دستیابی به تمدن مطلوب نیز توفیق خواهیم یافت، ان شاء الله.

منابع

- ۱- فارابی، ابونصر محمد (۱۳۶۱). اندیشه‌های اهل مدینه فاضله، ترجمه جعفر سجادی. تهران: انتشارات طه‌وری و داوری اردکانی، رضا (۱۳۷۴). فارابی. تهران: انتشارات طرح نو.
- ۲- طاهرزاده، اصغر (۱۳۸۹). تمدن‌زایی شیعه. انتشارات لب‌المیزان، ص ۲۴.
- ۳- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۶۲). مقاله‌ی ششم، اصل استخدام و اجتماع در: اصول فلسفه و روش رئالیسم. تهران: انتشارات صدرا ص ۲۰۵.
- ۴- دوفصلنامه تخصصی و پژوهشی الهیات اجتماعی، پاییز ۱۳۸۸، ص ۱.
- 5- Maddox, (1991). Practical Theology, a Discipline in Search of Definition Perspectives in Religious Studies 18. p. 161.
- ۶- بابائی، حبیب‌الله (۱۳۹۰). درآمدی بر «الهیات عملی» در اندیشه دینی مدرن. مجله نقد و نظر، شماره ۶۱، سال ۱۶.
- ۷- بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۰). حکمت عملی حکمت تمدنی. مجله حکومت اسلامی، سال ۱۶، شماره ۶۲، صص ۱۵۵-۱۸۰.
- ۸- طاهرزاده، اصغر (۱۳۸۹). تمدن‌زایی شیعه. انتشارات لب‌المیزان، ص ۲۷.
- ۹- ابن سینا، الاشارات و التنبيهات، ج ۲، صص ۳۸۷ - ۳۸۸.
- ۱۰- همان، صص ۳۵۲ - ۳۵۳.
- ۱۱- فیاض لاهیجی، عبدالرزاق (۱۳۷۳). گوهر مراد. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ص ۱۵۰.
- ۱۲- غزالی، ابوحامد محمد (۱۳۷۴). میزان العمل. تهران: انتشارات صدا و سیما، ص ۷۴.
- ۱۳- مدرسی، سیدمحمدرضا (۱۳۷۱). فلسفه اخلاق. تهران: انتشارات سروش، ص ۱۴.
- ۱۴- بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۰). حکمت عملی حکمت تمدنی. مجله حکومت اسلامی، سال ۱۶، شماره ۶۲، صص ۱۵۵-۱۸۰.
- ۱۵- خامنه‌ای، سید محمد (۱۳۸۴). حکمت عملی در مکتب ملامصدرا. سخنرانی در مراسم افتتاحیه کنگره ملامصدرا <http://www.mullasadra.org>
- ۱۶- (جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). شریعت در آینه معرفت. قم: انتشارات اسراء، ص ۳۸۶.
- ۱۷- فردریک.م، بارنارد، مجله فرهنگ شماره ۱۴ و ۱۵ ص ۷۵
- ۱۸- بنیانیان، حسن و علی احمدی، علیرضا (۱۳۹۳). گفتگو، تحقق سبک زندگی اسلامی ایرانی ضرورتی گریزناپذیر در نیل به تمدن اسلامی. فصلنامه تخصصی علوم انسانی اسلامی صدرا، شماره ۱۱ و ۱۲،
- ۱۹- مطهری، مرتضی (۱۳۷۵). وحی و نبوت. تهران: انتشارات صدرا.
- ۲۰- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۱). بیانات در دیدار جوانان خراسان شمالی ۱۳۹۱/۷/۲۳.
- ۲۱- کوهن، تامس (۱۳۸۹). ساختار انقلاب‌های علمی، مترجم سعید زیباکلام. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).

- ۲۲- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۱). بیانات در دیدار جوانان خراسان شمالی ۱۳۹۱/۷/۲۳.
- ۲۳- طاهرزاده، اصغر (۱۳۸۹). تمدن‌زایی شیعه. انتشارات لب‌المیزان، ص ۳۲۴.
- ۲۴- خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۱). بیانات در دیدار جوانان خراسان شمالی ۱۳۹۱/۷/۲۳.
- ۲۵- مطهری، مرتضی (۱۳۶۶). ده گفتار. قم: انتشارات صدرا.
- ۲۶- طباطبائی، محمدحسین (۱۳۷۴). ترجمه تفسیر المیزان، مترجم محمدباقر موسوی همدانی. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم دفتر انتشارات اسلامی، جلد ۱۹، صص ۱۹۵ - ۲۰۵.